باسمه تعالی

درس شماره:36

۲۴/۱۰/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - تحلیل حقیقت جعل و مجعول

**خبر واحد (استدلال به آیۀ نبأ)**

**تحلیل حقیقت جعل و مجعول**

خب ما دیروز در مورد تحلیل وصیت شخصی صحبت می‌کردیم اجازه بدهید یک بار دیگر این بحث تحلیل وصیت را از آغاز مطرح کنیم به صورت چکیده یک سری شاید ابهاماتی در این بحث هست برطرف بشود. شخص موصی می‌گوید که «زیدٌ مالک عند موته» مالکیت یعنی مالک، یعنی کسی که برای او فرض سلطه شده است کسی که به منزله مسلط حقیقی دانسته شده است خب این مفهوم که مفهوم مالکیت هست معروضش چیست؟ آیا معروضش زید به وجود خارجیش هست؟ یا زید به وجود ذهنیش هست؟ پاسخ این مطلب این است که زید به وجود ذهنیش نیست وجود خارجیش است چون ما سلطه را برای زید ذهنی وجود ذهنی زید که سلطه فرض نکردیم بر آن وجود خارجی زید سلطه فرض کردیم البته یک موقعی سلطه را برای زیدی فرض می‌کنیم به نحو مطلق گاهی اوقات سلطه را برای زید فرض می‌کنیم در این فرض خاص، در فرض مرگ زید را مسلط فرض می‌کنیم در صورتی که من بمیرم زید مسلط است فرضاً و تنزیلاً. خب طبیعتاً آن چیزی را که ما برایش سلطه فرض کردیم زید مقید به فرض خاصی هست خب اینجا شهید صدر یک تعبیری دارند می‌گویند در مرحله جعل متعلق جعل مفهوم است ولی متعلق مجعول کأنّ آن وجود خارجی است یک سری ابهاماتی دارد اینکه متعلق جعل مفهوم است متعلق مجعول شیء خارجی است یعنی چی؟ یعنی در آن مرحله‌ای که من جعل می‌کنم و فرض می‌کنم این فرض را ... به یک معنی درست است که متعلق جعل مفهوم هست به این معنی که من به توصیف مفهوم این وصف را تحقق بخشیده‌ام اصلاً جعل کردن یک عملیات ذهن هست اطراف این فرض در ذهن من تحقق دارد ولی ما آیا به نفس آن فرض

کردن، عنوان مالک منطبق می‌کنیم؟ عنوان مالک بر آن وجود خارجی منتزع می‌شود همان خلطی که در مورد معلوم بالذات و معلوم بالعرض در کلمات آقایان هست که آن جلسه از قول حاج آقا توضیح دادم در موردش ایشان می‌فرمایند اینکه ما معلوم بالذات را صورت ذهنیه می‌گیریم و معلوم بالعرض را آن وجود خارجی می‌گیریم این یک خلطی است یعنی یک بحث لغوی است که ما معلوم را چی تفسیر کنیم اگر معلوم را این طور تفسیر کنیم معلوم آن چیزی است که صورت ذهنیه‌اش در ذهن عالم وجود دارد این منطبق علیه‌اش خارج است اگر مراد از معلوم آن چیزی است که خودش موجود باشد این منطبق علیه‌اش صورت ذهنیه اصلاً از خارج منطبق نمی‌شود اگر معلوم یعنی آن چیزی که یا خودش یا صورت ذهنیه‌اش در ذهن عالم موجود باشد بر هر دو منطبق هستند و هیچکدامشان عرضی نیست این یک بحث، بحث لغوی است که معلوم را چطوری تفسیر کنیم لغتاً. اینجا هم بحث این است که من یک چیزی در عالم ذهن من به عنوان فرض تحقق پیدا می‌کند این فرض من درست است این فرض شبیه همان تصور است که من به توسط تصوری که از زید در ذهنم هست این تصور ذهنی من باعث می‌شود که این عملیات فرض در ذهن من شکل بگیرد ولی باید دید چطور ما این را تفسیر می‌کنیم اگر مثلاً اعتباری به عنوان مالکیت را این طوری می‌گوییم مالک یعنی کسی که صورت ذهنیه‌اش در ذهن قانونگذار نقش بسته و قانونگذار برای او نه بر صورت ذهنیه‌اش شیئی را فرض کرده یک امر حقیقی را فرض کرده خب این منطبق علیه‌اش آن زید خارجی است اما اگر نه می‌خواهیم ببینیم که آن چیزی که فرض کرده نفس فرض به چی تعلق گرفته خب نفس فرض به صورت ذهنیه تعلق گرفته این یک مقداری بحث، بحث لفظی است که فرض را تا چطوری تفسیر کنیم

پرسش: قضایای خارجیه این طوری است اما قضایا حقیقیه این طوری نیست که یا ملکیت در اشخاص خارجیه این طوری است اما ملکیت در عناوین ... مثلاً

فقراء ... پاسخ: فرق ندارد نه حالا آن یک بحث دیگر است اینکه گاهی اوقات آن مالک را هم یک امر کلی فرض می‌کنیم

پرسش: ... پاسخ: حالا شما ملکیت را شخصی در نظر بگیرد حالا آنها یک مرحله دیگر نه عمده بحث، بحث ملکیتهای شخصیه است

پرسش: همیشه شخصی نیست ... پاسخ: نه آن مالک گاهی اوقات، مالک را که ما در نظر می‌گیریم مالک با یک جعل برای مالکهای عدیده ما جعلی می‌کنیم فرض کنید می‌گوییم که هر کسی که پدرش بمیرد او مالک می‌شود این ولو با یک به اصطلاح تصور با یک عملیات ذهنیه مالکیت را انشاء می‌کنیم تحقق می‌بخشیم ولی آن محکی‌اش مالکیت را برای محکی‌ها می‌بریم حالا اینکه آن محکی‌اش گاهی اوقات خودش یک چیز دیگری هست در مرتبه دیگری از ذهن است آن یک مرحله دیگر حالا آن را داخل بحث نکنید بحث ما شهید صدر مفهوم در جایی که مالک ما کلی باشد آن اصلاً مورد بحث نیست. نه جاهایی که مالک ما شخصی است

پرسش: ... پاسخ: بله اصلاً بحث اینجاست حالا آن هم در واقع یک مرتبه ذهن نسبت به مرتبه دیگر ذهن چیز دارد

پرسش: ... پاسخ: بله آنکه مورد بحث است اصلاً این است

پرسش: ... پاسخ: نه فرضی که ایشان مطرح می‌کنند مالکیت جهت برای فقراء ملکیت جعل می‌کند نه آن را اصلاً داخل نکنید آن مالکیت جهت آن یک مقوله دیگری هست که نه مالکیت بر تک تک افراد شما فرض بکنید ولی از دریچه مفهوم کلی، من می‌گویم «کل وارث فهو مالک لما ترک» من اینجا تصور کردم وراثهایی که در عالم خارج تحقق دارند مالکیت برای وارثها تصور می‌کنم بحث سر این است که من اینجا به یک معنی این مالکیت یک امر کلی است یعنی به نحو کلی من این مالکیت را تصور کردم ولی آن چیزهایی که متعلق اعتبار من هستند یعنی چه چیزی هست که تصورش در ذهن من هست و برای او سلطه

حقیقی فرض شده است برای مفهوم که سلطه حقیقی فرض نشده بر آن وارث بوجوده الخارجی سلطه فرض شده من حالا مثال را روی وصیت قرار دادم که چون این خیلی آن جنبه کلیتش را خواستم حذف کنم که راحت‌تر باشد بتوانیم تحلیل قضیه را بکنیم کلیتش هم همین است خیلی تفاوت جدی بین آنجایی که جعل به نحو جعل کلی باشد یا جعل به نحو جعل شخصی باشد نیست

پرسش: ... پاسخ: بله طبیعتاً لغو خواهد شد یعنی لغو خواهد شد که من فرض کردم موجود است یعنی این عنوان من

پرسش: ... پاسخ: نه ولو لغو نمی‌شود به این معنی من به هر حال وجود اگری‌اش تحقق دارد اگر من بمیرم به حال ملازمات در یک ظرفی تحقق دارند لازم نیست که به آن معنی وجود خارجی داشته باشد یعنی من برای زیدی که در یک ظرف ... لغو نمی‌شود خارجیت پیدا نمی‌کند جعل من چون ... گاهی اوقات جعل فقط مربوط به آن وجود خارجی است

پرسش: ... پاسخ: این را می‌خواهم بگویم شما گاهی اوقات می‌گویید اگر من بمیرم این زید مالک باشد یعنی معنایش این است که اگر من بمیرم زید هم بعد از من زنده بود آن مالک بشود این طوری شما در نظر بگیرید هیچ وقت اتفاق نیافتد آن زودتر از من مُرد. «هو حرٌّ دبر حیاتی» زودتر از من مُرد بحث امهات و اولاد را که مثال می‌زدم زودتر از من مُرد طبیعتاً هیچ وقت خارجیت پیدا نمی‌کند ولی یک تحققی در نفس الامر دارد همان تحقق نفس الامری که ملازمات دارند همان تحقق جعل ابتداءً همان تحقق است ولی این تحقق می‌تواند در عالم خارج متمثل بشود به تحقق طرفینش می‌تواند در عالم خارج تحقق نداشته باشد خب عرض من این است که آن چیزی را که ما برایش سلطه فرض می‌کنیم یک نحوه تحققی باید داشته باشد بر آن چیزی که تحقق دارد حالا در عالم نفس الامر شما در نظر بگیرید یا عالم خارج بگیرید آن را خیلی کار ندارم به آن حیثیتش. در جایی که حالا فرض کنید در یک خارجیت پیدا کرد در جایی که خارجیت پیدا کرد در نتیجه آن حکم من هم فعلیت پیدا کرد جعل من به چی تعلق گرفته؟ ولو به توصیف

عنوان من برای آن زیدی که هنگام مرگ من وجود دارد برای آن زید مالکیت فرض می‌کنم پس بنابراین اینکه شما می‌گویید چرا در هنگام مرگ من آن طرف مالک می‌شود به خاطر اینکه من این طوری لحاظ کردم لحاظ من مالکیت زید عند الموت است این سؤال که می‌کنید وقتی من می‌میرم چه حادثه‌ای اتفاق می‌افتد هیچ حادثه خاصی لازم نیست اتفاق بیافتد نحوه جعل من نحوه اعتبار من این هست که بر آن یک سلطه فرض کردم ولو به توسیط عنوان گاهی اوقات این عنوانی که من این عنوانهای ذهنی یک وصفی برای آن وجود خارجی می‌دهند این عنوان ذهنی من منشأ می‌شوند که آن وجود خارجی به یک وصفی متصف بشود و آن وصف اثری دارد مثلاً کسی که مالک هست می‌تواند در مال تصرف کند چرا زید بعد از مرگ من می‌تواند در مال تصرف کند؟ به دلیل اینکه مالکیت بعد از مرگ تحقق پیدا می‌کند چرا مالکیت بعد از مرگ تحقق پیدا می‌کند؟ چون من این طوری فرض کردم. این طور فرض کردم به این معنی که یعنی در عالم ذهن سلطه تکوینی را برای زید بعد از مرگ خودم فرض کردم پس زید بعد از مرگ من متصف می‌شود به مفروض السلطه بودن و مفروض السلطه بودن یعنی مالکیت و این موضوع احکام عقلائی است کسی که مالک باشد می‌تواند در مال تصرف کند و کسی که مالک نباشد باید از مالک اجازه بگیرد برای تصرفات این احکامی که برای ملکیت هست این احکام چرا از آن موقع بار می‌شود؟ چون به تبع اینکه من مالکیت را این طور فرض کردم، مالکیت را این طور محقق کردم بعد از مرگ من آن مالکیت تحقق پیدا می‌کند پس بنابراین این یک مقداری اینکه ما مجعول بالذات را آیا مفهوم بدانیم یا مجعول بالذات را آن وجود خارجی بدانیم همان ابهامی که بحث لفظیی که در مورد معلوم بالذات و معلوم بالعرض هست شبیه همان بحث اینجاها هم هست معلوم بالذات اگر مراد این هست آن چیزی که صورت ذهنیه‌اش در ذهن من شکل گرفته همان وجود خارجی است حالا شبیه همین هم اینجا می‌گوییم آن کسی که برای او فرض سلطه شده است. فرض سلطه شده است یعنی چی؟ یعنی صورت ذهنیه‌اش را قانونگذار، فارض تصور کرده به توسیط این صورت ذهنیه او را یک وصف مفروضیت برایش در نظر گرفته این

را می‌گوییم؟ این خب مال وجود خارجی است آن وجود خارجی است که برایش فرض سلطه شده. ولی بحث این است که خود فرض سلطه به صورت ذهنیه تعلق می‌گیرد یعنی به توسیط صورت ذهنیه است مثل همان معلوم بالذات و معلوم بالعرض عین همان بحث معلوم بالذات و معلوم بالعرض در اینجا وجود دارد پس بنابراین این تعبیر اینکه مرحله جعل معلوم بالذات است و مرحله مجعول معلوم بالعرض است تعبیر بیشتر یک مقداری تعبیر یک نوع تعبیر لغوی، یک نوع بحث لغوی در این میان هست و شبیه همان تفاوت معلوم بالذات و معلوم بالعرض در اینجا وجود دارد فقط اینجا یک نکته‌ای من ضمیمه بکنم در کلمات بعضی از آقایان دیدم که می‌گویند که ما یک عملیه جعل داریم یک مرحله جعل داریم یک مرحله مجعول داریم سه تا چیز است کأنّ بحث ما آن گویا مرحله جعل را مرحله تحقق ملازمه می‌بینند مرحله مجعول را مرحله فعلیت این ملازمه این طوری تصویر می‌کنند جعل هم عملیات، کار ذهنی عمل ذهنی که در ذهن فرض کنند تحقق پیدا می‌کند به نظر می‌رسد شهید صدر در این بحثها این سه مرحله به این شکل تصویر نمی‌کند که سه‌تا چیز باشد یک عملیه جعل یک جعل، یک مجعول. آن چیزی که ایشان جعل می‌داند همان چیزی هست که این آقایان می‌گویند عملیه جعل، و آن چیزی که مجعول می‌داند به خاطر همین ایشان می‌گویند که جعل تعلق می‌گیرد به عناوین و به مفاهیم، ولی مجعول آن واقعیت خارجی هست که به آن وجود خارجی تعلق می‌گیرد اما آن بحث ملازمه‌ای که این آقایان این وسط مطرح کرده‌اند آن ملازمه اولاً همه جا نیست حالا جعل اگر به نحو فرض کنید که جعل مطلق بود نه مقید، می‌گویم الان زید مالک است هیچگونه اگر و مگر هم در کار نباشد الان زید را مالک فرض می‌کنم یک عملیه جعل داریم یک مجعول، مالکیت زید در خارج. هیچگونه شرط و چیزی نداشته باشد در حالی که جعل و مجعول را در تصویری که شهید صدر دارد در همه جعلها یک مرتبه جعل در نظر می‌گیرد و یک مرتبه مجعول، این یک نکته، نکته دوم اینکه اصلاً آن ملازمه یک امر جعلی نیست آن ملازمه در طول هر دو این مرحله‌هاست این مطلبی بود که دیروز توضیح می‌دادم آن این است که ببینید مجعول یعنی فرض کنید ما چکار

می‌کنیم در یک عملیات جعل؟ برای یک شیء خارجی یک خلاصه یک شیئی را فرض می‌کنیم یک امر حقیقی را فرض می‌کنیم. خب یک موقعی بر آن شیء خارجی به نحو مطلق فرض می‌کنیم یک موقع به نحو مشروط فرض می‌کنیم در یک ظرف خاص در یک زمان خاص در یک مکان خاص،‌امثال اینها یک چیزی را در یک حالت خاص یک شیئی را فرض می‌کنیم ما مثلاً در این مثال وصیت برای زید در هنگام مرگ من سلطه حقیقی را فرض می‌کنیم آن چیزی که اعتبار هست فرض السلطه هست فرض السلطه تعلق می‌گیرد به زید خارجی در یک ظرف خاص در طول این عملیاتی که من انجام می‌دهم من می‌توانم بگویم که عقل انسان یک نوع ملازمه‌ای را درک می‌کند می‌گوید اگر من بمیرم آن مالکیت تحقق پیدا می‌کند اینکه اگر من بمیرم مالکیت تحقق پیدا می‌کند این را دیگر من اعتبار نمی‌کنم این امری است واقعی. آنکه من اعتبار کردم آنکه فرض کردم سلطه تکوینی را برای زید در یک زمان خاص فرض کردم یعنی جزاء را که یک امری است فرضی، در زمانی که شرط تحقق می‌کند برای آن موضوع فرض می‌کنم اما ملازمه دیگر فرضی نیست این طور نیست که آن ملازمه تکوینی را من فرض کنم. واقعیت ملازمه تحقق پیدا می‌کند ملازمه به حمل شایع تحقق پیدا می‌کند در طول فرض من یعنی وقتی من فرض کردم در طول فرض من واقعاً بین مرگ موصی و تحقق ملکیت ملازمه تحقق پیدا می‌کند این دیگر یک امر واقعی است این ناشی آن فرض هست ملازمه یک امری است حقیقتاً تحقق پیدا می‌کند دیگر اعتباری به هیچ معنایی از معانی اعتباری نیست. اعتباری به این معنی که با مالکیت فرق دارد مالکیت یعنی فرض السلطه، ولی این ملازمه فرض الملازمه نیست. واقع الملازمه هست فرض الملازمه اثر ندارد واقع الملازمه است و واقع الملازمه این در طول آن جعل هست معلول آن جعل هست امثال اینها. و خب این،‌این طور نیست که ... آخر یک نکته‌ای آقایان گاهی اوقات مطرح می‌کنند می‌گویند که ـ در بحث استصحاب جعل و مجعول هم این بحث را مطرح کردند ـ از یک طرف استصحاب مثلاً جعل داریم از یک طرف استصحاب عدم مجعول داریم مطرح کردند که مثلاً آقای خوئی اشکالی که در

استصحابات کلی دارد خب اشکالشان این است دیگر ایشان می‌گویند مثلاً فرض کنید که ما نمی‌دانیم فلان شیء عقد را از بین می‌برد یا از بین نمی‌برد مثلاً خیار دارید یا خیار ندارد مثلاً این معامله؟ صحت معامله بعد از اعمال خیار وجود دارد یا وجود ندارد؟ خب یک جورش این است که شما استصحاب کنید بگویید قبل از این اعمال خیار معامله صحیح بود استصحاب می‌کنم بقای صحت خیار را برای بعد از اعمال خیار. آقای خوئی‌یک اشکال همیشگی در اینجا دارند می‌گویند این صحت معامله ناشی از یک جعلی هست که شارع کرده یعنی شارع صحت را برای معامله جعل کرده ما نمی‌دانیم صحت را برای معامله به نحوی جعل کرده است که بعد از خیار را هم شامل بشود؟ یا جعل نکرده است؟ پس بنابراین ما ممکن است این طور استصحاب کنیم بگوییم از اول نمی‌دانم صحت معامله به نحوی که شامل بعد الخیار بشود توسط شارع جعل شد است یا جعل نشده است؟

پرسش: اطلاقی هم وجود ندارد پاسخ: فرض این است که اصلاً همه اینها با فرض عدم اطلاق هست اینکه به استصحاب و اینها وارد می‌شویم چون دلیل لفظی نداریم پس بنابراین یک استصحاب عدم جعل علی نحوٍ‌یشمل ظرف المشکوک با استصحاب بقای مجعول اینها با همدیگر معارض هستند خب این اشکال معروف آقای خوئی است

پرسش: اصلاً احراز موضوع نمی‌شود از اول، استصحاب عدم هم نمی‌خواهد دیگر اصلاً از اول موضوع محرز نیست که ... پاسخ: استصحاب عدم است دیگر به نحو کان تامه دیگر بحث کان تامه دیگر آن موضوع و این طور چیزها در آن مطرح نیست دیگر

نمی‌دانیم این جعل تحقق پیدا کرده؟ یک جعلی تحقق پیدا کرده ولی جعل خاص. جعل به گونه‌ای که زمان مشکوک را شامل بشود این تحقق دارد یا تحقق ندارد؟ خب اینجا در این اشکال معروف استصحاب بقای جعل و مجعول، یکی از پاسخهایی که اینجا داده می‌شود آن این است که استصحاب عدم جعل حاکم هست بر استصحاب بقای مجعول چون عدم جعل در رتبه علت هست نسبت به مجعول،

مجعول معلول جعل هست. خب بحث این است که این جعلی ... حالا بعد پاسخ داده شده که مثلاً این چون به اصطلاح،‌ترتب،‌ترتب عقلی است این فایده ندارد باید ترتب شرعی باشد و بحثهای دیگری که نمی‌خواهم وارد آن مقوله پاسخهای آن بحث بشوم که آیا اینجا ترتب عقلی هست ترتب عقلی فایده دارد فایده ندارد؟ حتماً شرط است که در سبب و مسببی تسبب شرعی باشد نباشد آنها همه بحث دارد من در مقام آن، نمی‌خواهم آن بحث را زنده کنم بحث من این است که آقای خوئی که جعل و مجعول را تصویر کردند که اصل آن بحثها از آنجا ناشی شده دیگر اصل بحث استصحاب جعل و استصحاب مجعول اینها از فرمایشات آقای خوئی و دیگران و امثال اینها آمده. این استصحاب عدم جعلی که آقای خوئی مطرح می‌کنند این جعل یعنی چی؟ به نظر می‌رسد این جعل همان عملیه جعل است. آقای خوئی حرفشان این است که ما نمی‌دانیم یک عملیه جعلی که شامل ظرف مشکوک باشد تحقق پیدا کرده است یا تحقق پیدا نکرده است نه اینکه جعل به معنای ملازمه است چون بین ملازمه و تحقق مجعول عند تحقق شرط، اینها هیچگونه تسبب و سببیت نیست ما که حالا برعکس می‌گفتیم ما می‌گفتیم که در واقع آن مجعول، این چیزی که به اسم مجعول اسمش را می‌گذاریم آن مجعول منشأ می‌شود که این ملازمه را عقل انسان درک کند آن ملازمه در طول آن چیز هست ولی تصویری که مرحوم آقای خوئی اصلاً می‌کنند آن جعلی که می‌گویند استصحاب عدم جعل با استصحاب مجعول معارضه می‌کند مراد ایشان از جعل همان عملیه جعل هست البته با این توضیح که قبلاً عرض کردم که عملیه جعل یک حدوث دارد یک بقاء دارد و آن بقاءش هم گاهی اوقات به بقاء خود شیء هست گاهی اوقات بقاءاش بقای عقلائی است. آن بحثهایی که آن عملیه جعل چگونه تحقق دارد و امثال اینها آن بحثها هست. آنکه این وسط نمی‌دانم ملازمه‌ای که وجود دارد آن ملازمه را آقای خوئی در این بحث اصلاً نمی‌خواهد وارد بشود. نه استصحاب عدم ملازمه را نمی‌خواهد حاکم بگیرد بر استصحاب مجعول،‌استصحاب عدم تحقق عملیه جعل. شهید صدر هم من تصورم این هست که ایشان مرادش از جعل همین عملیه جعل هست ولی می‌گوید این عملیه جعل

اولاً بالذات به مفهوم تعلق می‌گیرد ثانیاً و بالعرض به آن وجود خارجی تعلق می‌گیرد. عرض کردم این یک بحث لغوی است که تا اولاً بالذات را ما چطوری تفسیر کنیم. خیلی بحث آن چنان چیزی نیست که حالا اجازه بدهید من یک نکته را هم من بگویم آن این است که من تصور می‌کنم که در همان بحث استصحاب عدم جعل و مجعولی که مرحوم آقای خوئی تصویر می‌کنند و اینها عمده شاید پاسخ آن کلام مرحوم آقای خوئی این هست که آن استصحاب عدم جعل به آن شکلی که آقای خوئی‌تصویر می‌کند اصلاً عرفی نیست. عرف یک جعل به گونه‌ای که نمی‌دانم چیز را شامل بشود و امثال اینها. آن به این شکل اصلاً تصویر نمی‌کند. کاشفش هم این است که قبل از آقای خوئی این طور چیزها اصلاً به ذهن افراد اصلاً خطور نکرده بوده یک چنین جعلی و مجعولی اینها چطوری با همدیگر تعارض می‌کنند؟ خود همین کاشف این است که آن مطلب اصلاً عرفی نیست. اگر در جایی آن جعل، استصحاب عدم جعل متصور عرفی باشد آن حاکم بر استصحاب مجعول است به خاطر آن حالا مبنای کلی‌اش را بگویم که ما تسبب شرعی را شرط نمی‌دانیم می‌گوییم نه تسبب شرعی شرط نیست و نیازی به شرعیت تسبب نیست عمده‌اش این شکلی است که در واقع چون ...

پرسش: آن مفهوم در آن جایی که جعل، جعل مطلق است که شهید صدر می‌گوید که مجعول بالذات است آن مفهوم آنجا کجاست؟ چکاره است؟ یعنی الان جایی که ... پاسخ: یعنی من چون فرض می‌کنم

پرسش: چهار تا مثلاً چیز را تصور کنیم یک عملیه جعل،‌دو آن مفهوم ... پاسخ: نه بحث متعلق این عملیه جعل چی هست؟ عملیه جعل به چی تعلق گرفته؟ جعل که چیز هست این عملیه متعلقش چی هست؟

پرسش: یعنی اگر گفت متعلقش مفهوم هست ... پاسخ: به یک معنی درست هم هست متعلقش مفهوم هست یعنی من فرض آن وجود خارجی را نیامدم یک وصفی برایش محقق کنم آن وجود را تصورش در ذهن من شکل گرفته به توسیط این تصور یک چیزی برای آن وجود فرض کردم

پرسش: یعنی این مفهوم مجعول است این الان مجعول است یعنی ما حتی در جعل مطلق هم سه تا چیز داریم یک عملیه جعل، دو آن مفهوم،‌سه تحققش ... پاسخ: یعنی به این معنی فرض کنید وقتی من بگویم زید مالک است همین زیدی که الان هست این زید را مالک فرض می‌کنم آیا آن زید خارجی را برایش مالکیت محقق می‌کنم؟ یعنی به این معنی، ایشان می‌گوید که مالکیت یک چیز ذهنی است. مالکیت یک امر ذهنی است فرض است دیگر

پرسش: یعنی تحققش در خارج به جزء مجعول نیست؟ ... پاسخ: نه همین الان هم خارجیت یعنی به این معنی عرض ما این هست ما می‌گوییم که من مالکیت را برای زید محقق می‌کنیم مالکیت خودش چی هست؟ مالکیت فرض السلطه هست فرض السلطه معروض واقعیش چی هست؟ فرض یک شیء ذهنی هست مفروضش هم باید ذهنی باشد به این معنی درست هم هست یعنی فرض چون ... مثل تصور،‌تصور یک امر ذهنی است پس آن متصورش هم ذهنی است ولی تا تصور را چی معنی بکنیم اگر تصور این طور معنی کنیم که چیزی که صورتش در ذهن من شکل گرفته متصور را چی معنی کنیم؟ متصور اگر چیزی باشد که صورت ذهنی‌اش در ذهن من هست متصور وجود خارجی است این مفروض هم این طوری هست متعلق فرض هم این طوری است متعلق فرض یعنی چی؟ یعنی چیزی که در ذهن من نسبت به او فرضی تحقق پیدا کرده است. چیزی که در ذهن من نسبت به او فرضی تحقق پیدا کرده است فرضی به صورت ذهنیه‌اش تعلق گرفته است این طوری بگوییم چیزی که در ذهن من فرضی به صورت ذهنیه او تعلق گرفته است اگر این طور مفرض را در نظر بگیریم آن وجود خارجی است اگر نه آن فرض ذهنی را به عنوان یک شیء ذهنی در نظر بگیریم آن خب به صورت ذهنیه تعلق می‌گیرد من می‌خواهم بگویم این بحث یک مقداری بحث لغوی است که متعلق الفرض ما می‌گوییم آیا مفهوم هست یا متعلق الفرض وجود خارجی است تا متعلق الفرض را چی معنی کنید؟ آیا متعلق الفرض یعنی آن چیزی که فرض به او قائم است؟ مراد این باشد فرض به وجود ذهنی قائم است

آن چیزی که فرض در او حلول دارد آن وجود ذهنی است ولی اگر متعلق الفرض را این بگوییم آن چیزی که در ذهن من فارض نسبت به او فرضی شده است در ذهن من نسبت به او فرضی شده است آن وجود خارجی است من نسبت به آن وجود خارجی فرض کردم نسبت به وجود ذهنی که فرض نکردم. نسبت به وجود خارجی. این است که عرض می‌کنم این بحث اینکه متعلق الفرض امری است ذهنی یا متعلق الفرض .... اینها می‌گویند در مرحله جعل متعلق الفرض ذهنی است و در مرحله مجعول متعلق الفرض خارج است ما می‌گوییم نه اصلاً این تفکیک بین این دوتا درست نیست اولاً متعلق الفرض خارج است به این معنی که آن خارج چیزی هست که در ذهن من برای او چیزی فرض کردیم در نتیجه یعنی رابطه بین فرض به این معنی و آن وجود خارجی شبیه رابطه تصور و متصور است شما ببینید آن وجود خارجی زید، شما می‌گویید که من تصور کردم زید در هزار سال بعد را زیدی که در بهشت دارد می‌رود. خب سؤال می‌کنیم چرا وقتی زید رفت در بهشت چرا آن زیدی که در بهشت رفته می‌شود تصور من هست؟ خب متصور من هست چون من این طور تصور کردم. چرا ندارد! در تصور من به این شکل هست که زید در آینده را تصور کردم عین همین هم در همین جا هست. شما سؤال می‌کنید که چرا زید بعد از مرگ من مالک شده است؟ پاسخش این است که من فرضم این شکلی بوده. این طور نیست که یک چیزی برای اینها یک تحقق دیگر غیر از اینها ما بخواهیم. اتفاقی نمی‌افتد با فعلیت پیدا کردن آن اتفاق این هست که چون من آن شیئی که در آن زمان بوده است تصور کرده‌ام و برای آن متصورم یک شیئی را فرض کرده‌ام وقتی آن تحقق پیدا کرد متصور من ایجاد شده چون متصور من آن شیء بوده. پس بنابراین چرا مجعولها متعددند با وجود اینکه جعل واحد است آن سؤال اولی که مطرح می‌کردیم به خاطر اینکه من با این تصورم مجعولها عدیده را دیدم. تصور می‌تواند کلی باشد آن را به حال در منطق گفته‌اند یک مفهوم می‌تواند محکی‌هایش متعدد باشد درست است. چرا آن مجعول قبل از تحقق شرع تحقق نداشت بعد از تحقق شرع تحقق داشت؟ چون من این طوری تصور کردم. همه اینها تابع کیفیت جعل من است چون جعل من

به گونه خاصی است که اولاً‌کلی است ثانیاً مشروط است پس بنابراین آن مجعول من باید متعدد لحاظ بشود ثانیاً‌در ظرف تحقق شرط هم تحقق پیدا کند. پس بنابراین این بحث که می‌خواهیم بگوییم جعل و مجعول هم تعددش هم تحققش در ظرف شرع به دلیل تحوه تعلق جعل است پس بنابراین اینکه می‌گوییم چرا فعلی می‌شود؟ فعلیت چیزی نیست جزء واقعیت پیدا کردن چون واقعاً همان است یعنی جعل و مجعول در واقعی خوب اینها را با همدیگر نگاه می‌کنیم جعل و مجعول یک چیز هستند یک چیز که در ذهن من جاعل است یک چیز در آن واقعیت خارجی است مجعول محکی جعل من است جعل یک چیزی هست در ذهن فارض است به یک معنی، محکی‌اش را ما مجعول تصور می‌کنیم چون آن امر کلی را تصور کرده است امر مشروط را تصور کرده است مجعول هم به نحو کلی است و به نحو مشروط هست این حالا این چکیده این بحثهاست البته عرض کردم حالا بحث دیگر گذشته فقط این نکته را ضمیمه بکنم بحث را تمام بکنم عرض کردم البته مرحوم آخوند بحثش اصلاً این بحثها نیست اینکه آقای صدر می‌گوید نمی‌دانم آخوند به مرحله جعل ناظر هست نه به مرحله مرحوم نائینی و به معنی مجعول این حرفها نیست اشکال مرحوم آخوند چیز دیگری بود ایشان به همان مرحله مجعول هم ناظر است به تعبیر مرحوم آقای صدر ولی بحث ایشان این هست که مرحوم مجعول چیزی را من می‌توانم ملاحظه کنم که لولا جعل من تحقق داشته باشد بحث این هست همان تکثر و تعدد بحث ایشان وحدت و امثال اینها نیست بحث ایشان این هست که موضوع باید لولا الحکم در آن ظرف خودش، نه الان در ظرف خودش لولا الحکم تحقق داشته باشد پاسخ ایشان این هست که نه این در مورد قضایا طبیعیه صدق نمی‌کند قضایای طبیعیه به شکل دیگر هست اشکالی ندارد که ... البته باید کلام مرحوم نائینی را در توضیح فرمایش مرحوم آخوند اضافه کرد که قضایای طبیعیه چرا این شکلی است قضایای طبیعیه به خاطر اینکه تعدد دارند به خاطر اینکه آن مجعول ما متعدد هست بنابراین من می‌توانم با یک تصور چیزهایی را ببینم که در طول هم هستند تصور من آن متصورهای کلی من که با یک تصور هست لازم نیست در عرض هم باشند ممکن است آن

متصورها بعضی‌هایشان موضوع بعضی دیگر باشند هیچ اشکالی ندارد قضیه طبیعی یعنی این قضیه طبیعیه یعنی آن چیزی که متصورهای کلی من بعضی‌هایشان در طول بعضی دیگر باشند این کلام مرحوم آخوند نیاز به اضافه کردن و توضیح فرمایش نائینی به او دارد این طور نیست که نیاز به او نداشته باشد ولی ما فرمایش مرحوم نائینی را باید توضیح فرمایش مرحوم آخوند بگیریم نه چیز دیگر این دوتا را به هم ضمیمه بکنید مسئله تمام هست.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»